

اولین همایش ملی علوم انسان در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



بررسی علم خدا و مراتب آن از دیدگاه برخی از حکمای اسلامی با تکیه بر دیدگاه علامه طباطبایی

الیاس موسوی خسروی^۱

^۱ عضو هیات علمی گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران elyas_mosavi@yahoo.com

چکیده

صفت علم خدا یکی از پیچیده ترین صفات است در حدی که پاسخگویی به بسیاری از شبهات و سوالات کلامی از قبیل بحث قضا و قدر، بداء، اختیار انسان و فلسفه خلقت و شرور و ... منوط به داشتن درکی صحیح از این صفت خداست. حکما در زمینه علم خدا و مراتب آن دیدگاه های مختلفی ارائه کرده اند. عمده اختلافات حکما در زمینه علم پیشین خدا و علم او به جزئیات بوده و هست. اکثر حکمای الهی مبحث علم پیشین خدا را بر مبنای حضوری یا حصولی بودن آن تبیین کرده اند. ابن سینا، علم پیشین خدا را بر مبنای فاعلیت بالعنایه و نظریه صور ازلی مرتسمه در ذات، حصولی دانسته است. شیخ اشراق، علم پیشین خدا به مخلوقات را به نحو فاعلیت بالرضا و حضوری و به نحو اجمالی دانسته است. در حالیکه ملاصدرا، علم پیشین خدا را بر مبنای فاعلیت بالتجلی تبیین کرده و با حضوری دانستن علم پیشین خدا، به رد دیدگاه ابن سینا و با بیان اینکه علم خدا در تمام مراتب تفصیلی است به رد دیدگاه شیخ اشراق پرداخته است و علم پیشین خدا را سوای از حضوری بودن، اجمالی در عین کشف تفصیلی دانسته است. علامه طباطبایی که به عنوان آغازگر فلسفه نوصدرایی در دوره معاصر شناخته می شود و در تفسیر مسائل فلسفی به سبک حکمت متعالیه، صاحب مینا است، در آثار خود به طور مفصل به بحث علم خدا و مراتب آن پرداخته و با نقد برخی دیدگاه ها البته با تکیه بر مبانی فکری صدرایی و گاه سینوی، به غنای مجادلات حکمای قبل از خود در حوزه علم الهی همت گمارده است که نوشته حاضر بر آن است تا به بیان دیدگاه حکما به علم خدا - البته با تاکید بر دیدگاه علامه - بپردازد.

واژه های کلیدی

علم حضوری تفصیلی، علم حصولی، علم پیشین خدا، علم فعلی خدا

اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



۱- مقدمه

قطعا یکی از دشوارترین مباحث در موضوعات فلسفی و کلامی، مساله ماهیت و کیفیت علم خداست، در حدی که شاید نتوان در بین مسائل عقلی، مساله ای به پیچیدگی علم خدا یافت. در اهمیت مساله علم خداوند همین قدر بس که هیچ مساله تا این حد مورد نزاع و معرکه اختلاف آراء حکمای بزرگ علوم عقلی نبوده است، به گونه ای که بزرگانی همچون ابن سینا، شیخ اشراق، ملاصدرا، خواجه نصیر و دیگر بزرگان در حوزه فلسفه و کلام، گاه در تعریف و تبیین کیفیت آن دچار اختلاف نظر شده و هر کدام با توجه به مبنای فکری که داشته اند، قولی را برگزیده و برخی حکم به کفر و الحاد مخالفان خود داده اند. از طرفی دیگر می دانیم که بزرگانی همچون ابن سینا که ملاصدرا او را رئیس مدققین نامیده است، در حل پاره ای از مسائل مربوط به علم الهی با مشکلات جدی روبرو شده و در برخی از مباحث مربوط به علم الهی رایی را ارائه داده که باعث برانگیخته شدن شک بسیاری از بزرگان بعد از او گشته است. در پیچیدگی بحث علم خداوند همین قدر بس که فیلسوف بزرگ جهان اسلام (صدرالمتألهین) در کتاب المبدأ و المعاد درباره اهمیت و صعوبت این مسئله می گوید: تبیین کیفیت علم حق تعالی به اشیاء به گونه ای که محذوراتی چون کثرت در ذات حق، فاعل و قابل بودن واجب را لازم نیاورد، از سخت ترین مسائل فلسفی و کلامی است و کمتر کسی یافت می شود که در این زمینه قدم نهاده و گرفتار لغزش و اشتباه نشده باشد. او شیخ الرئیس و شیخ اشراق را به عنوان نمونه ذکر کرده و می گوید: حتی شیخ الرئیس با آن همه تسلط، مهارت و ذکاوت ذهن و شیخ اشراق با آن صفای ذهن و ریاضت فراوان و دارا بودن مرتبه کشف و دیگر حکیمان برجسته و بزرگ، مصون از خطا و اشتباه نبوده اند. و هر گاه حال بزرگان از فلاسفه چنین باشد حال کسانی که در بند عالم ماده گرفتار آمیختگی و پیوستگی با طبیعتند چگونه خواهد بود؟ او در زمینه درک مساله علم الهی سوگند خورده و میگوید: به جان خودم سوگند، دریافت این امر بزرگ به گونه ای که موافق با قواعد فلسفی و مطابق با اصول دینی و پیراسته از مناقشات علمی باشد، مختص کسانی است که در عالی ترین درجه اندیشه ورزی می باشند، زیرا مرتبه و درجه این مسئله در عالیترین مراحل اندیشه قرار دارد و در حقیقت تمام حکمت الهی همین است و به جهت پیچیدگی این مطالب است که بعضی از فلاسفه پیشین خود را گرفتار خطایی واضح و خسارتی آشکار نموده اند و علم الهی به اشیاء را منکر گشته اند (ملاصدرا، المبدأ و المعاد، ص ۹۰).

۲- تعریف ماهیت علم

می دانیم که انسان سوای از اینکه همچون حیوانات بواسطه قوای پنجگانه حسی، کسب علم حسی، تخیلی و وهمی می کند، توانایی فکر کردن، کسب علوم عقلی و فهم معقولات را نیز دارد. بنابراین حکما از دیر باز، جهت فهم مساله علم، به تعریف آن، بیان اقسام و فرآیند ایجاد علم پرداخته اند. اینکه حقیقت علم چیست و علم از چه مقوله ای است؟ میان فلاسفه نزاع و بحث فراوانی رخ داده است. عده ای از حکمای بزرگ برآنند که معنی علم بغایت واضح بوده و احتیاج به تعریف، تفسیر و توضیح ندارد. لذا در مبحث تعریف علم - به خاطر بدهت آن - فقط به بیان ویژگی ها و اقسام آن بسنده کرده و گفته اند: ما انسانها، تمام چیزها را به واسطه علمی که از آنها داریم، تعریف می کنیم و می شناسیم، چه طور می شود به واسطه چیزی علم را تعریف کرد. بنابراین علم را بی نیاز از تعریف دانسته اند. عده ای هم گفته اند، علم را نمی توان تعریف کرد زیرا علم کیف نفسانی است و کیف نفسانی به وجدان معلوم است و هر کسی آنچه را که در وجدان خود دارد، درست می شناسد. نویسنده کتاب تقویم الایمان، به بیان وضوح و بدهت مساله علم و علت بدهت آن پرداخته و می گوید: ماهیت و تعریف علم برای کسی معلوم نیست و نمی توان برای آن تعریفی ارائه کرد به خاطر شدت وضوح و آشکاری آن است (مثل نور که از شدت وضوح قابل رویت نیست ولی دیگر اجسام با توجه به میزان کدورت و اختلاطی که با ظلمت دارند، قابل رویت می گردند) (میرداماد، تقویم الایمان و شرحه کشف الحقایق، ص ۳۳). از طرفی دیگر، برخی از حکما درصدد تعریف علم برآمده و سعی کرده اند تا تعریفی جامع از علم ارائه دهند. البته قابل ذکر است که برخی از این حکما به صورت ایجابی و برخی به صورت سلبی به تعریف علم پرداخته اند. شاید قدیمی ترین تعریفی که از علم ارائه شده، تعریف منطوق دانان است که می گویند: علم، هر تصور یا تصدیقی که به ذهن انسان ورود کند را گویند. بنابراین علم به تصاویر موجود در ذهن عالم تعریف شده است (سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، ص ۴۶). ملاصدرا در کتب مختلف خود به تعریف ماهیت علم پرداخته است. او در کتاب اسفار در تعریف علم می فرماید: به تمام صورت های مجرد از ماده علم گفته می شود. او علم را به عنوان چشم عقلی نفس به حیثیت نوری ادراک، تعبیر کرده و می گوید: علم که صورت عقلیه و معقول بالذات است هم معقول

اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



است و هم چشم عقلی نفس است و هم حیثیت نوریه ادراک (ملاصدرا ، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۱ ، ص ۲۸۶) . او همچنین در کتاب مبدا و معاد در تعریف علم و تبیین اقسام آن می فرماید : علم عبارت است از حصول شیء مجرد از ماده و عوارض آن برای امر مجردی که مستقل در وجود باشد ، خواه این حصول برای خودش باشد چنانکه در علم حضوری است و خواه این حصول برای غیر ، به صورت خود باشد مثل علم حصولی و علم حصولی گاهی حقیقی است همانند علم به غیر که معلوم برای عالم حقیقتا حاصل شده است و گاهی حکمی است همانند علم به نفس که در این صورت معلوم عین عالم است نه اینکه برای عالم حاصل شده باشد بلکه در حکم حصول برای عالم است (ملاصدرا ، المبدأ و المعاد، ص ۱۴۰) . ابن سینا ، علم را تمثیل حقیقت شیء نزد عالم نامیده و می گوید : ادراک عبارت است از ، تمثیل حقیقت شیء نزد مدرک . با توجه به کاربرد واژه " مثال " به معنای ما به الشیء هو هو ، تمثیل و مثال شیء همان حقیقت شیء مدرک است نه شیخ آن ، از این رو ادراک شامل مدرک مادی و مجرد می گردد (ابن سینا ، المباحثات ، ص ۱۶۱) . او علم را از مقوله اضافه دانسته و می گوید : علم همان اضافه بین عالم و معلوم است که در اثر این اضافه ، حالتی و هیاتی (صورتی ذهنی) در عالم بوجود می آید که به آن علم می گویند که هر وقت این هیات اضافی در عالم ایجاد گردد ، شخص به آن معلوم علم پیدا می کند و هر وقت این هیات از بین برود علم عالم هم از بین می رود (ابن سینا ، التعلیقات ، ص ۱۳) . شارح تجرید الاعتقاد ، دیدگاه ها در باب تعریف علم را به چهار دسته تقسیم کرده و می گوید : عده ای می گویند ، علم از مقوله اضافه است یعنی نسبتی است میان عالم و معلوم و طبیعی است که اضافه میان شیء و نفس آن غیر معقول است بلکه اضافه باید میان دو چیز باشد که با هم مغایرند و یکی مضاف و دیگری مضاف الیه یا یکی منسوب و دیگری منسوب الیه است . عده ای دیگر می گویند ، علم از مقوله ان ینفعل یا انفعال است یعنی منفعل شدن و متأثر شدن ذهن ما از صورتی که در آن منتقش شده است و عالم شدن به آن . عده ای هم معتقدند ، علم از مقوله کیفیات نفسانیه است یعنی کیفیت و حالتی در نفس انسان طبق هر سه نظر فوق علم از مقوله اعراض است . به عقیده پیروان حکمت متعالیه : اصولا علم از مقوله ماهیات نیست تا جوهر باشد یا عرض بلکه از مقوله وجود است (محمدی ، شرح کشف المراد ، ص ۱۱۰) . علامه طباطبایی علاوه بر اینکه می گوید معنای علم نزد ما انسانها امری بدیهی و واضح است و نیازی به تعریف و اثبات ندارد ، در آثار خود به تعریف و بیان اقسام علم پرداخته است البته او قصد خودش از پرداختن به تعریف علم را شناختن ظاهرترین خواص علم جهت تمییز مصادیق آن و خصوصیات این مصادیق از هم بیان کرده است. او در تعریف علم به قول ملاصدرا اشاره کرده و می فرماید: « العلم ، حضور وجود مجرد لوجود المجرّد » یعنی علم عبارت است از حضور وجود مجرد برای وجود مجرد (علامه طباطبایی ، بدایه الحکمه ، ص ۵۰۱) . از آنجاییکه علامه همچون بسیاری از پیشینیان خود اعتقاد به بدهت علم دارد ، جهت تعریف ماهیت علم به تقسیم علم پرداخته و علم را به حصولی و حضوری و علم حصولی را به علوم کلی و جزئی و ... تقسیم می کند و با پرداختن به تعریف اقسام علم ، سعی در تبیین ماهیت علم می نمایند . او در کتاب نهایه الحکمه نیز به ماهیت علم پرداخته و آن را در شمار کیفیات نفسانی برشمرده و می گوید : « و من کیفیات النفسانیه - علی ما قیل - العلم » . همانطور که حکما گفته اند : علم کیفیت نفسانی است البته اینکه حکما ، علم را در مقوله کیف نفسانی قرار داده اند ، منظورشان خصوص علم حصولی ذهنی است که قیامش به نفس است . بنابراین علمی در مقوله کیف قرار می گیرد که مخصوص موجودات ذی نفس است . اما علم حضوری که عبارت است از حضور معلوم با وجود خارجی نزد عالم ، نه تنها مندرج در مقوله کیف نیست بلکه چون از سنخ وجود است ، در هیچ مقوله مندرج نیست. (علامه طباطبایی ، نهایه الحکمه ، ص ۴۰۰-۴۰۱)

۳- اقسام علم

یکی از تعاریفی که در علم منطقی مطرح و مهم است ، تعریف پدیده ها از طریق بیان اقسام آنها می باشد که به آن تعریف به تقسیم می گویند . بدین معنا که گاهی به دلایلی از قبیل : وضوح و بدهت یا عدم دسترسی به ماهیت و ذاتیات برخی پدیده ها ، قادر به ارائه تعریفی حقیقی ، دقیق ، مانع و جامع از اشیاء نیستیم ، اما از آنجاییکه ممکن است ، شناختن یا شناساندن آن چیزها از اهمیت بالایی برخوردار باشد ، به ناچار باید به طرق دیگر آنها را تعریف نماییم . یکی از اقسام تعریف که در علوم ، بسیار کاربردی است ، تعریف به تقسیم است . به همین خاطر حکما ، گاه ، وقت بیشتری در بیان اقسام پدیده ها صرف کرده اند تا تعریف حقیقی آنها . قطعا بحث تقسیم علم هم از این قاعده مستثنی نیست . حکما در تقسیم علوم ، معیارها و جهات مختلفی را در نظر گرفته اند که از آن جمله می توان به تقسیم علوم از جهت موضوع (مثلا : تقسیم علم به علم خداشناسی ، انسان شناسی و ...) ، تقسیم از جهت روش (مثلا : تقسیم علم به علوم با روش تجربی و علوم با روش عقلی و...) و تقسیم بر اساس هدف و غایت ، اشاره کرد . که هر کدام از تقسیم بندی ها با انگیزه و هدف خاصی صورت پذیرفته

اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر بامحوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



است. شاید اولین و کامل ترین تقسیمی که حکما برای علم به صورت مطلق (از جهت اطلاق نه از جهتی خاص) در نظر گرفته اند، تقسیم علم به علم حصولی و علم حضوری است. البته تقسیمات زیادی در حوزه علم بیان شده است که جهت جلوگیری از اطاله کلام، فقط به برخی از آنها می پردازیم.

۳-۱- علوم حصولی و علوم حضوری

یکی از تقسیماتی که حکما در مبحث تقسیم بندی علم ارائه می دهند، تقسیم علم به حصولی و حضوری است. از آنجاییکه، اولاً، فهم صفت علم خدا وابستگی زیادی به درک صحیح علوم حصولی و حضوری دارد، دیگر اینکه اکثر حکمای بزرگ علم خدا به موجودات را حضوری و بعضاً حصولی دانسته اند، به بیان تعریف و ماهیت آنها می پردازیم. **علوم حصولی**: هرچند برخی از حکما، ماهیت علم حصولی را بدیهی دانسته و برای آن تعریفی ارائه نداده اند اما برخی دیگر سعی کرده اند تا آن را به گونه ای تعریف و تبیین نمایند که ملکشاهی در کتاب شرح اشارات این گروه از حکما را به چهار دسته تقسیم کرده و می گوید: برخی از فلاسفه، علم حصولی را از مقوله کیف نفسانی دانسته اند. عده ای علم حصولی را از مقوله انفعال دانسته اند. برخی دیگر همچون فخر رازی، علم را از مقوله اضافه دانسته اند. گروهی نیز همچون ملاصدرا، علم (حصولی) را از هیچ کدام از مقولات دهگانه ندانسته و می گویند که علم نوعی از وجود است، که همان وجود ذهنی اشیاء است که این وجود ذهنی نه جوهر است و نه عرض (ملکشاهی، شرح اشارات و تنبیهات ابن سینا، ص ۱۶۹). در تعریف علم حصولی گفته شده است که: علمی است که در آن، اشیاء بواسطه صورتشان در ذهن، ادراک می شوند، بدون آنکه قوای ادراکی ما به خود شیء خارجی، مستقیماً دسترسی داشته باشد. به عبارتی، علم حصولی، علمی است که از طریق عکس برداری ذهن انسان از عالم خارج حاصل می گردد. به عبارت دیگر علم حصولی، علمی است که به واسطه صورت اشیاء در ذهن انسان حاصل می گردد، و حصولش به واسطه صورت است و وجودش به گونه ای است که اگر تصاویر ذهنی نباشند ما به آن اشیاء علم نخواهیم داشت ملاصدرا در تعریف علم حصولی، به تبیین جایگاه و تفاوت معلوم بالذات (علوم حضوری) و معلوم بالعرض (علوم حصولی) اشاره کرده و می گوید: علم حصولی علمی است که بواسطه صورتی از شیء در ذهن حاصل میگردد و به آن مدرک بالعرض می گویند. در برابر علم حضوری که مدرک بالذات است و بالذات مدرک می شود که همان صور اصلیه نزد عقل را گویند (ملاصدرا، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۳، ص ۵۴). علامه طباطبایی در تعریف علوم حصولی می گوید: علوم حصولی علمی است که در آن، موجودات، بواسطه ماهیات و معانی در نزد ما حاضر و حاصل می گردند نه با وجود خارجی که آثار خارجی بر آن مترتب است (علامه طباطبایی، نهاییه الحکمه، ج ۳، ص ۱۹). او همچنین می گوید: اگر حصول معلوم برای عالم به ماهیت شیء باشد، به آن علم حصولی گفته می شود (علامه طباطبایی، بدایه الحکمه، ص ۵۱). علامه علوم حصولی را به دو دسته: علم احساسی و علم خیالی تقسیم می کند و می فرماید: «ینقسم العلم الحصولی الی کلی و جزئی» که هر دو قسم را مجرد از ماده می نامد، زیرا خاصیت علم، مجرد بودن از ماده و خواص آن است (همان، ص ۵۰۳). علامه، همچنین در تعریف علم حصولی می گوید: علم حصولی عبارت است از مفاهیم ذهنیه ای که از خارج در ذهن نقش می بندد، و هیچ اثر خارجی ندارد و از طریق حواس برای انسان حاصل می شود (موسوی همدانی، ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۹۹). یکی از مباحثی که علامه در حوزه علم حصولی مطرح کرده است تقسیم علم حصولی به علوم حقیقی و علوم اعتباری است. او می فرماید: علم حقیقی، مفهومی است که گاهی با وجود خارجی موجود می گردد و آثار خارج بر آن مترتب می گردد و گاهی نیز به وجود ذهنی موجود می گردد که دیگر آثار خارج بر آن مترتب نیست. اما علم حصولی اعتباری، مفهومی است که خلاف علم حصولی حقیقی که نه آثار خارج را دارد و نه آثار موجود ذهنی را (علامه طباطبایی، بدایه الحکمه، ص ۵۵۷). علامه همچنین علوم اعتباری را به دو گونه تقسیم می کند که عبارتند از: گونه اول: مفاهیمی هستند که حیثیت مصداق آنها همان حیثیت وجود خارجی آنها است مثل وجود و صفات حقیقی وجود از قبیل وحدت و فعلیت. پس حقیقت وجود در ذهن داخل نمی شود وگرنه از حقیقت خود که هستی است و منشاء آثار خارجی است خارج شده از آن منقلب می گردد. گونه دوم: مفاهیمی است که حیثیت مصداق آنها همان حیثیت وجود ذهنی آنها است مثل مفهوم کلی و جنس و نوع. پس اینگونه مفاهیم در خارج موجود نمی شوند وگرنه از حقیقت خود که تنها موجود ذهنی است خارج شده از حقیقت خود منقلب می گردند (همان، ص ۵۵۷). **علوم حضوری**: به آندسته از علم می گفته می شود که در آن، ذات معلوم بعینه نزد عالم حاضر است و هیچ واسطه ای بین معلوم و عالم وجود ندارد و عالم مستقیماً به خود معلوم، علم دارد و آن را بعینه می یابد، بر عکس علم حصولی که بین عالم و معلوم، صورت ذهنی معلوم واسطه بود. علامه طباطبایی در تبیین علم حضوری می گوید: یکی از موارد علم، همان آگاهی ما به ذات خویش است، که با کلمه "من" به آن اشاره می

اولین همایش ملی علوم انسان در حکمت معاصر بامحوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



کنیم . اشتغال به هیچ چیزی انسان را از خودش باز نمی دارد . حتی اگر انسان از بدن و تمام اجزای خودش غافل گردد ، هرگز از مشاهده ذات خودش غافل نمی گردد و همیشه به ذات خودش علم دارد ، که به این مدل علم ، علم حضوری می گویند (علامه طباطبایی ، نهاییه الحکمه ، ج ۳ ، ص ۲۷) . او در همین خصوص می گوید : این نوع علم قوامش به این نیست که ماهیت ذات ما نزد خودمان حضور داشته باشند آن هم حضوری به طریق مفهوم ذات . بنابراین علم ما مثلاً به ذوات خودمان تنها به این است که ذوات به وجود خارجی شان که ملاک شخصیت و ترتب آثار خارجی است نزد ما حضور دارند که این نوع علم ، علم حضوری نامیده می شود . (علامه طباطبایی ، بدایه الحکمه ، ص ۵۰۲) . علامه در کتاب نهاییه الحکمه به بیان اقسام علم حضوری پرداخته و می گوید : علوم حضوری به چند دسته تقسیم می گردند که عبارتند از : ۱- **علم حضوری نفس به خودش** : یکی از موارد علم حضوری همان آگاهی نفس ما به ذات خودمان است که با کلمه من به آن اشاره می کنیم و هیچ چیزی ما را از آن غافل نمی کند (علامه طباطبایی ، نهاییه الحکمه ، ج ۳ ، ص ۱۹) . ۲- **علم حضوری موجود مجرد به خودش** : هر موجود مجردی ، بنفسه برای خودش حضور داشته و به خودش حضوراً علم دارد (همان ، ج ۳ ، ص ۱۵۹) . ۳- **علم حضوری علت به معلول خودش** : هر علتی به معلول خود علم حضوری دارد ، البته به یک دلیل و یک شرط . دلیل این مطلب ، عین ربط بودن معلول به علت موجه خودش ، است . و شرط آن ، مجرد بودن علت و معلول است ، به این معنا که اگر علت و معلول از مجردات باشند ، علت به معلول خود علم حضوری دارد . (همان ، ج ۳ ، ص ۱۵۹-۵۷) . ۴- **علم حضوری معلول به علت خودش** : علت نیز با وجود خارجی اش نزد معلولش - که عین ربط وابستگی به علت می باشد - حضور دارد ، بنابراین معلول نیز به علت خود علم دارد . البته این قسم ، در صورتی صادق است که علت و معلول هردو از مجردات باشند . (همان ، ج ۳ ، ص ۱۵۹-۵۹) . ۵- **علم دو معلول مجرد نسبت به یکدیگر** : همانگونه که علت مجرد به معلول مجرد خودش و معلول مجرد به علت خودش علم دارند ، همچنین دو معلول یک علت سوم ، در صورتی که هر دو مجرد باشند به همدیگر علم حضوری دارند ، چون علم حصولی به علم حضوری باز می گردد و در برخی موارد علم حصولی ، میان عالم و معلوم رابطه علیت و معلولیت برقرار نیست ، بلکه هر دو معلول یک علت سومی هستند (همان ، ج ۳ ، ص ۱۵۹-۶۰) . در پایان قابل ذکر است که علامه ، معنای حصول را اعم از معنای علم حصولی و حضوری دانسته و می فرماید که معنای حصول برای ما این است که معلوم برای ما حاصل است زیرا علم ، عین معلوم بالذات است برای اینکه ما از علم غیر از این قصد نمی کنیم که معلوم برای ما حاصل باشد و معلوم است که حصول شیء و حضور آن برای ما جز این نیست که معلوم برای ما حاصل باشد و معلوم است که حصول شیء و حضور آن برای ما جز این نیست که آن وجود دارد و وجودش عین خودش می باشد و معنای حصول معلوم برای عالم جز ایجاد اتحاد عالم با معلوم نیست ، خواه اینکه معلوم حضوری باشد یا حصولی (علامه طباطبایی ، بدایه الحکمه ، ۵۱۱) . بنابراین علم حصولی در واقع همان علم حضوری است و در اینکه حصول علم ، همان حصول معلوم است ، فرقی بین معلوم حصولی و حضوری نیست زیرا در هر دو عالم با معلوم متحد است (همان ، ص ۵۱۱)

۳-۲- علم اجمالی و علم تفصیلی

علم اجمالی ، عبارت است از دانستن پدیده ها به صورت واحد ، به طوری که صور شخصیه آنها از یکدیگر متمایز نباشد . به عبارت دیگر ، علم اجمالی ، علم به کثرت به عنوان واحد به قدر مشترک ذاتی ، یا عرضی آنهاست . ولی علم تفصیلی ، علم به کثرت به عنوانات مخصوصه که متمایز باشند از یکدیگر ، را گویند . علم تفصیلی در مقابل علم اجمالی است ، یعنی علم به اشیاء متعدده با صورتهای متمایز از یکدیگر را علم تفصیلی می گویند . به عبارتی دیگر ، علم به علت تامه ، موجب علم به معلولات آن نیز می باشد ، چنان که گویند علم به علت ، موجب علم به معلول است و یا علم به ذی السبب لا یحصل الا من جهة العلم بسببه . خلاصه اینکه ، علم حاصل به موجودات ، واحداً واحداً ، به هر نحو و تعبیر که باشد علم تفصیلی و علم به آن ها از راه علم به علت آن ها علم اجمالی است فلاسفه متأخر ، علم خدا به اشیاء جهان خارج را علم او به ذات خود دانسته و می گویند : علم خدا به ذات خود عین علم او است به اشیاء و موجودات عالم . و ذات خدا را دو علم است یکی علم اجمالی که مقدم بر اشیاء است و دیگری علم تفصیلی که مقارن با وجود اشیاء است و بلکه عین وجود اشیاء است . به عبارتی دیگر ، علم خداوند به معلول اول ، علم تفصیلی است و علم او بما سوا معلول اول ، علم اجمالی است . (سجادی ، فرهنگ معارف اسلامی ، ج ۱ ، ص ۴۷)

۴- علم خداوند و دلایل اثبات آن

اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر بامحوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



کسانی که در حوزه علم خدا بحث کرده اند، دیدگاه واحدی ندارند. برخی همچون دهریون، از اساس علم خدا را انکار کرده و گفته اند: نمی توان خدا را به صفت علم متصف کرد، زیرا علم از مقوله اضافه است و از آنجاییکه بین شیء با ذات خودش اضافه ای وجود ندارد پس بین خدا (عالم) و مخلوقاتش (معلوم) اضافه ای نیست. پس خدا به چیزی علم ندارد. برخلاف منکرین، اکثر فلاسفه و متکلمان اسلامی معتقدند که خداوند دارای صفت علم است و درصدد اثبات علم برای خداوند برآمده و دلایلی را نیز ارائه کرده اند. خواجه نصیر طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد، تحت عنوان "الاحکام و التجرد و کیفیه قدرته و استناد کل شیء الیه" دلایلی را در این مبحث ارائه کرده است (علامه حلی، کشف المراد، ص ۱۰۹). در این مجال به ذکر چند دلیل از ادله آنان در باب اثبات صفت علم خداوند پرداخته می شود. ۱- **احکام و اتقان صنع خداوند**: یکی از دلایلی که در اثبات علم ذات خدا بیان شده، برهان احکام و اتقان صنع است که بیشتر در بین متکلمان مشهور می باشد. متکلمان در این برهان ابتدا افعال را برای خدا اثبات می کنند و سپس با استفاده از اثبات افعال، علم را برای خدا اثبات می نمایند و می گویند: خدا علم دارد، چون افعال محکم و متقنی از او صادر شده است و انسان با سیر انفسی و آفاقی می فهمد که خداوند، موجودات هستی را با یک نظم شگفت انگیز و با استحکام و متقن آفریده است و هر کسی کار محکم و متقن انجام دهد، قطعاً به فعل خود وقوف علمی دارد (ملاصدرا، الحکمه المتعالیه فی اسفار العقلیه الاربعه، ج ۲، ص ۱۴۳). ۲- **تجرد خداوند**: برهان تجرد بیشتر در بین فلاسفه مشهور است. در این برهان، ابتدا تجرد خدا را می کنند و بعد از طریق آن، علم خداوند به ذات و مخلوقات را اثبات می نمایند و می گویند: خداوند مجرد است و هر مجردی عاقل به ذات خودش و غیر خودش از معلومات می باشد. پس خداوند عالم به ذات خود و غیر ذات خودش می باشد چون ذاتش علت ماسوی است، علم به علت مستلزم علم به معلومات است، پس خداوند به خودش و معلوماتش علم دارد. موجود مجرد علاوه بر اینکه به ذات خودش علم دارد به هر چیزی که از او صادر شده باشد نیز علم دارد. (محمد جعفر استرآبادی، البراهین القاطعه فی شرح تجرید العقاید الساطعه، ج ۳، ص ۱۵۴). ۳- **استناد تمام موجودات به خداوند**: فلاسفه در تبیین این برهان، این سوال را مطرح می کنند که آیا می شود، خدایی که خالق تمام هستی است و وجود همه موجودات به او وابسته و مستند است، عالم نباشد؟ علامه حلی در شرح تجرید الاعتقاد خواجه نصیر طوسی، در اثبات برهان استناد کل شیء الیه، می گوید: تمام موجودات و ماسوی الله ممکن هستند و تمام ممکنات چه موجود خارجی باشند یا ذهنی، مستند به خدا و معلول خدا هستند پس خدا به همه آنها علم دارد، چون معلول اویند (سبحانی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۱۰). ۴- **هر کمالی که در معلول موجود است در علت نیز وجود دارد**: به بدهت می دانیم، علم از کمالاتی است که در برخی از مخلوقات مانند فرشتگان، انسان و حیوان وجود دارد و از آنجاییکه اگر کمال وجودی در معلول باشد، باید همان کمال به نحو اکمل و اتم در علت موجود هم وجود داشته باشد، قطعاً خداوند نیز باید برخوردار از علم باشد. (معلول با همه کمالاتش چیزی جز جلوه و پرتوی از علت نیست، استقلال معلول از علت خویش با معلولیت او که عین ربط و وابستگی به علت است، منافات دارد. بنابراین هر کمالی که در معلول یافت شود باید مرتبه اکمل آن در علت وجود داشته باشد). علامه طباطبایی ضمن بیان دیدگاه های مختلف در باب علم خدا دلایلی را در اثبات علم خداوند بیان می دارد که عبارتند از: ۱- هر موجود مجرد از ماده بر ذات خویش علم حضوری دارد، زیرا ذاتش که مجرد از ماده است نزد او حضور دارد و معنی علم، جز حضور چیزی نزد چیزی نیست؛ و واجب متعال منزّه از ماده و قوه است بنابراین ذات او نزد او حاضر و معلوم است. ۲- دیگر اینکه ذات متعال، حقیقت هستی و وجود محض و بسیط و واحد به وحدت حقّه است که هیچ نقص و عدم در او راه ندارد و در سراسر جهان هستی و نظام پیدا و پنهان، هیچگونه کمال وجودی نمیتوان یافت که ذات حق آن را در مرتبه ای برتر دارا نباشد؛ و این کمالات وجودی در ذات او نسبت به یکدیگر تمایز شخصی ندارد، چون ذات او بسیط و بی جزء و ترکیب است. بنابراین هر چه جز او هست در مرتبه ذات او موجود و معلوم اوست و او بر تمامی ذرات هستی در مرتبه ذات خویش، علمی تفصیلی دارد در عین اجمال و علمی اجمالی دارد در عین تفصیل. ۳- دیگر اینکه او شنوا و بیناست چون دانا و آگاه است، زیرا شنوایی و بینایی در حقیقت همان علم به مسموعات و مبصرات است که بخشی از علم به معنی مطلق است و او تمامی علم را داراست. (مهدی تدین، نهایت فلسفه، ص ۱۹۶)

۵- مراتب علم خداوند

حکما و متکلمان مساله کیفیت و نحوه علم خداوند را در مبحثی تحت عنوان مراتب علم خدا مطرح کرده و سوالات مربوط به این حوزه را در سه مرتبه (علم خدا به ذات خودش، علم خدا به موجودات قبل از ایجاد آنها و علم خدا به موجودات بعد از ایجاد آنها) مورد بررسی قرار داده اند. هر کدام از حکما با توجه به مبنای فکری که داشته اند به نوعی جهت حل مسائل مربوط به این حوزه ها ورود کرده اند. البته قابل ذکر

اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



است که حکما در حوزه علم خدا به ذاتش اختلافی نداشته اند و تقریباً همه متفق القول هستند که چون خدا مجرد است پس به ذات خودش علم دارد اما در زمینه علم خدا به موجودات، علی الخصوص علم پیشین خدا و علم خدا به متغیرات، گاه اختلافات مبنایی دارند مثلاً: از آنجاییکه صدرا، علم را امری وجودی و دارای مراتب می داند، قائل است که علم خدا به ذاتش و علم او به موجودات قبل و بعد از ایجاد، علمی حضوری است. اما در نظام فکری سینوی که علم را کیف نفسانی دانسته، علم ذات به ذات و علم به صور مستقره در ذات را حضوری، ولی علم به موجودات خارجی، قبل و بعد از ایجاد را علمی حصولی دانسته است.

۵-۱- علم خداوند به ذاتش

بسیاری از حکما در مبحث علم ذاتی خدا معتقدند که جهت فهم و درک علم ذاتی خدا، کافی است از مساله تجرد خدا، درکی صحیح و درست داشته باشیم. زیرا علم به ذات، در برخی از موجودات، مثل انسان ها وجود دارد، چه رسد به خداوندی که مجرد تام بوده و هیچگونه شائبه مادی ندارد. بنابراین وقتی موجودی همچون انسان به ذات خودش علم دارد و نفس خودش را به حضور و با علم حضوری تعقل می کند، قطعاً و به طریق اولی، خدا نیز به ذات خودش علم داشته و ذات خودش را حضوراً تعقل می کند. حکمای اسلامی، علاوه بر مساله تجرد ذات خداوند، دلایل دیگری نیز در اثبات علم ذاتی خداوند، بیان نموده اند، مثلاً در کتاب اشارات آمده است: اگر خداوند علم ذاتی نداشته باشد و تمام علوم او برگرفته از غیر باشد، لازم آید که برای فراگیری هر علمی نیازمند به غیر باشد و در نتیجه سلسله به جایی که علم بدون معلوم باشد، ختم نشود که این خود مستلزم عقول نامتناهی می باشد که هر کدام به دیگری نیاز دارند. (طوسی، خواجه نصیر، شرح اشارات و تنبیهات ابن سینا، ج ۳، ص ۲۹۹) او در جایی دیگر از آثارش می گوید: خداوند عقل محض است پس به ذات خودش علم داشته و معقول بذاته خودش است زیرا چیزی که مانع تعقل شیء می گردد، ماده و ویژگی های ماده است اما از آنجاییکه خداوند بری از ماده و علایق مادی است معقول لذاته نیز هست. پس خداوند چون مجرد است هم عاقل است و هم معقول است و هم عقل (ابن سینا، الشفا، ص ۳۵۶) و (اسفرائینی نیشابوری، شرح کتاب النجاه، ص ۲۶۵). صدرالمآلهین، در آثارش به صورت مفصل و مجزا به مساله علم ذاتی خدا پرداخته و ضمن اینکه همچون ابن سینا، تجرد خدا را دلیل بر علم خدا به خودش دانسته، دلایلی را نیز در اثبات علم ذاتی خدا مطرح کرده که اصلی ترین آنها این است که خدا، مبدأ سلسله وجودات مترتب در شدت و ضعف و برتری و پستی می باشد. پس در عالی ترین مراتب شدت وجود و تجرد (از ماده) قرار داشته و در کمال شدتش غیرمتناهی است. یعنی ذاتی مستقل از غیر است. حال آنکه برای ممکنات، حداقل امکان تحقق مرتبه بالاتر وجود دارد و نیز هر ذات مستقل از حیث وجود و مجرد از غیر، برای خودش حاصل است. همچنین علم، حضور مجرد، نزد مجرد است و حصول ذات واجب برای خودش، یعنی معقول ذات خود بودن واجب. پس خدا به ذات خود عالم است (ملاصدرا، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۶، ص ۱۷۴-۱۷۵). او همچنین در تبیین علم خدا به ذاتش، بر اصل بسیط الحقیقه بودن خدا پرداخته و می گوید: خدا بسیط الذات و بری از هرگونه نقص و امکان و عدم است و هر موجودی چنین ویژگی را داشته باشد برای خودش حاضر بوده و هیچ حجابی بین خودش و ذاتش وجود ندارد. از طرفی می دانیم که علم چیزی جز حضور نیست. پس خدا به ذات خودش علم دارد (ملاصدرا، المشاعر، ص ۵۰). شیخ اشراق بر خلاف ابن سینا، تجرد را امری سلبی دانسته و علم ذاتی خدا را از طریق نور لافسه و نور مجرد بودن خدا، اثبات کرده و می گوید: خداوند، نور لافسه و نور مجرد و مستقل است. از آنجاییکه خاصیت نور ظهور و ظاهر و مظهر بودن است (نور "ظاهر لافسه و مظهر لغیره") بنابراین برای خودش ظهور دارد، یعنی خودآگاه است. پس هر نور مجردی خودآگاه بوده و هر خودآگاهی نور مجرد است (سهروردی، حکمه الاشراق، ص ۱۵۱). علامه طباطبایی در اثبات علم خدا به ذاتش را با استناد به برهان تجرد بیان کرده و می گوید: در اینکه خدا به ذات خودش علم حضوری دارد، میان حکما اختلافی وجود ندارد زیرا حکما معتقدند که هر موجود مجردی، از آنجا که ذاتش تام است، با هویت عینی خودش، نزد خودش حضور داشته و در نتیجه به خودش علم حضوری دارد. «ان لكل مجرد عن المادة علماً بذاته، لحضور ذاته عند ذاته و هو علمه بذاته» (علامه طباطبایی، نهاییه الحکمه، ج ۳، ص ۱۶۰ و بدایه، ص ۶۰۴)

۵-۲- علم پیشین خداوند به موجودات (علم قبل از ایجاد)

یکی از مشکلات بزرگی که برای حکما مطرح بوده و سبب چالش های فکری و موضع گیری های آنان شده، مساله علم پیشین خدا به موجودات و تبیین آن بوده و هست. حکمای اسلامی با توجه به مبنای فکری و مشرب فلسفی، کلامی که داشته اند، نحوه علم پیشین خدا

اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر بامحوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



را به مدل های مختلف تبیین کرده اند. یکی از مشهورترین نظرات در مورد علم پیشین خدا، نظریه منسوب به ابن سیناست که با عنوان نظریه صور ارتسامی در ذات، از آن یاد می شود. نویسنده کتاب انوار العرفان در مورد دیدگاه ابن سینا می گوید: مذهب شیخ ابی علی سینا و ابی نصر فارابی، علم حصولی است که صور معلومات حاصل اند در ذات مبدأ تعالی در ازل، و ایجاد مترتب می شود بر آن، مثل صورت بنا که در ذهن بنا صورت می بندد و ثانیاً در خارج وجود می یابد (اسفراینی رویینی، انوار العرفان، ص ۱۴۵). او علم پیشین خدا را بر اساس فاعل بالعنایه بودن خدا تبیین کرده و علم پیشین خدا به موجودات را از طریق صور مرتسمه در ذات است دانسته است و می گوید: «و صور الموجودات مرتسمه فی ذات الباری إذ هی معلومات له و علمه لها سبب وجودها» (ابن سینا، التعليقات، ص ۸۲). او در جایی دیگر، علم پیشین خدا به موجودات را بر اساس علم خدا به ذات خودش تبیین کرده و می گوید: اولاً، خدا به ذات خودش علم دارد. ثانیاً، خدا علت موجه تمام موجودات است و وجود خدا همان حیثیت علیت و مبدأیت او برای موجودات می باشد. ثالثاً، علم به علت تامه مستلزم علم به معلول است. پس خداوند که علت تامه تمام موجودات هستی می باشد، قبل از اینکه آنها را ایجاد کند به آنها علم داشته است (ابن سینا، الاشارات و التنبيهات، ص ۱۳۰). اما شیخ اشراق، بر خلاف ابن سینا، علم پیشین خدا را بر اساس فاعل بالرضا بودن خداوند تبیین کرده و حضوری دانسته و می گوید: علمش تمام اشیاء اعم از مجرد و مادی، با وجود خارجی و عینی خود (در مقام فعل) نزد خداوند حضور داشته و از او غایب نیستند و این همان علم تفصیلی خدا به اشیاء پس از ایجاد آنهاست و البته خداوند به موجودات در مقام ذات نیز علم دارد اما این علم، علم اجمالی است که به تبع علم به ذات خودش می باشد (علامه طباطبایی، نهاییه الحکمه، ج ۳، ص ۲۹۵). شیخ اشراق می گوید: علم خداوند به موجودات به معنی عدم حجاب است و میان خداوند و موجودات حجابی وجود ندارد و خلق برای خداوند حاضر و ظاهر هستند. او علم خداوند و بصر او را یکی دانسته و می گوید که علم خداوند به موجودات، علم حضوری است (سهروردی، حکمه الاشراق، ص ۱۵۰). ملاصدرا بر خلاف حکمای قبلی، فاعلیت خدا را فاعلیت بالتجلی دانسته و با تکیه به برهان "بسیط الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشیء منها" می گوید: وجود خدا، وجود تمام اشیاء است و وجود همه موجودات را در برمی گیرد. بنابراین از آنجاییکه تمام ماسوی الله، اعم از مادی و مجرد، معلول و مخلوق خداوند هستند و طبق قاعده "علم به علت تامه، مستلزم علم به معلول است" چون خداوند به ذات خودش که علت تامه موجودات است علم دارد قطعاً به تمام ماسوا که معلول ذات اویند، نیز علم دارد. البته قابل ذکر است که این علم از جهتی اجمالی و از جهتی تفصیلی است (ملاصدرا، الحکمه المتعالیه فی الاسفارالعقلیه الاربعه، ج ۶، ص ۲۷۰ و ۲۷۱). ملاصدرا معتقد است که علم ذاتی (پیشین) خدا به موجودات علم اجمالی است و از طرفی، پس از موجود شدن اشیاء چیزی بر علم خداوند افزوده نخواهد شد، زیرا در مقام ذات الهی هیچ گونه تغییری راه ندارد. از این نظر، علم ازلی خداوند به موجودات علم اجمالی در عین کشف تفصیلی است. او همچنین می گوید: حقیقت این است که خداوندی که موجودات را به نحو ابداعی (از هیچ و بدون ماده اولیه) آفریده و آنها را از کتم عدم خارج کرده و به آنها وجود افزوده کرده است، قطعاً قبل از اینکه آنها را به وجود بیاورد به حقیقت و لوازم آنها علم داشته است. زیرا اگر خداوند به آنها علم نداشت که امکان خلق آنها وجود نداشت. پس اکنون که تمام موجودات را به نحو احسن و با نظام و ترتیب خاص آفریده است، حتماً قبل از ایجاد به آنها علم داشته است (همان، ج ۶، ص ۲۴۸). بنابراین ملاصدرا در حوزه علم پیشین خدا قائل به علم اجمالی در عین کشف تفصیلی شده و بر قوت و شدت علم اجمالی و تفصیلی صحه می گذارد، که بهترین تعبیر از نحوه علم پیشین خداوند به موجودات هستی می باشد. او در این خصوص می گوید: حق را دو نوع علم است یکی علمی که تابع معلوم است از صور حقایق اسماء الهی، و دیگر علمی که متبوع است و مقدم بر ایجاد معلومست. علم حق تعالی باشیاء که تابع معلومست عین وجود اشیاء است و علم او بتمام اشیاء واحده واحده است و در عین وحدت علم به همه اشیاء است و همان طور که وجود ممکنات مستهلک و منطوی در پرتو وجود ذات حق اند علوم ممکنات نیز منطوی و مستهلک در ذات حق اند و همان طور که وجود او حقیقت وجود است و کل الوجود است علم او نیز حقیقت علم است و کل معلوم است و این است معنی علم اجمالی در عین کشف تفصیلی (همان، ج ۳، ص ۴۶). علامه طباطبایی علم پیشین خدا به موجودات را علم حضوری تفصیلی دانسته و می فرماید: «ان للواجب علما حضوریا تفصیلیا بالاشیاء فی مرتبه ذاته قبل ایجادها و هو عین ذاته» (علامه طباطبایی، بدایه الحکمه، ص ۶۰۴ و ۶۰۹). علامه همچون ملاصدرا به نقد دیدگاه صور مرتسمه ابن سینا پرداخته و در اجمالی و تفصیلی دانستن علم پیشین خدا به سبک ملاصدرا عمل کرده است و علم پیشین خدا به موجودات را حضوری و تفصیلی و عین ذات حق دانسته است.

اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر بامحوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



دیدگاه اکثر حکمای اسلامی در مورد علم فعلی خدا این است که علم به موجودات در مقام فعل، علم تفصیلی و حضوری است، البته که علم خدا در مقام فعل، عین ذات خداوند نیست. چون فرض این است که این علم در مقام فعل است و فعل خارج از ذات است. در این مرتبه، موجودات در عین این که فعل خدا هستند علم او نیز هستند. البته صدرا و علامه طباطبایی میان موجودات مجرد و مادی فرق گذاشته و حضور موجودات مجرد را به خودی خود و بدون واسطه و حضور موجودات مادی را به واسطه حضور صورت‌های مجرد آنها در عالم مجرد دانسته اند (ربانی‌گلپایگانی، ایضاح الحکمه، ج ۲، ص ۵۴۷ و ۵۴۸). حکما در باب علم فعلی خداوند می‌گویند: موجودات، افعال و معلول‌های خدا هستند و واقعیت فعل عین ربط و تعلق به واقعیت فاعل آن است، و در نتیجه نزد فاعل و علت خود حاضر است، بنابراین، واقعیت جهان در پیشگاه خدا حاضر است و خدا به آن علم حضوری دارد. اما یکی از بغرنج‌ترین مسائلی که مفصل مورد بحث و مذاقه حکما واقع شده و معرکه آراء و محل نزاع و جدال بین آنان گردیده است، مساله علم خدا به جزئیات (متغیرات زمانی). اینکه که آیا خدا به متغیرات زمانی علم دارد یا نه؟ و آیا علم خداوند به جزئیات موجب تغییر در ذات او می‌شود یا خیر؟ و اگر علم به متغیرات باعث تغییر در علم خدا نمی‌گردد، چگونه بین تغییر پذیری متغیرات زمانی با علم و ذات تغییر ناپذیر خدا سازگاری برقرار می‌شود؟ در پاسخ به این سوالات، برخی از حکما گفته‌اند، آنجاییکه علم به متغیرات زمانی باعث تغییر در عالم می‌گردد پس نمی‌توان اینگونه علوم را به خدای تغییر ناپذیر نسبت داد. برخی دیگر ضمن پذیرش علم خدا به متغیرات زمانی، درصد اثبات و تبیین سازگاری بین علم خدا به جزئیات در عین تغییر ناپذیری علم و ذات خدا بر آمده و با توجه به مبنای فکری که داشتند، اقوال و اعتقاداتی را بیان نموده‌اند. پر حاشیه‌ترین نظریه درباره علم خدا به جزئیات، دیدگاه ابن سیناست. ابن سینا سعی دارد بین نظر ارسطو - که خداوند را فقط عالم به ذات خودش می‌داند - با نظر اسلام که می‌گوید "لا یعزب عنه مثقال ذره فی السموات و لای فی الارض" وفق ایجاد کند لذا می‌گوید که هیچ چیزی بر خدا پوشیده نیست و خدا همه چیز را می‌داند البته علم او به جزئیات را به نحو کلی دانسته و خداوند را به نحو کلی، عالم به جزئیات می‌داند. ابن سینا در آثار متعدد خود به مسئله علم خدا پرداخته و خدا را عالم به کلیات و جزئیات دانسته است. او در کتاب تعلیقات می‌گوید: خداوند به اشیای جزئی و کلی در همان حال جزئی یا کلی بودن یا ثبات و تغیرشان و هستی و حدوث و عدم و اسباب عدمشان علم دارد و قبل از حدوث و همراه با حدوث و پس از حدوث به واسطه علل و اسباب کلی آنها را می‌شناسد و امور جزئی و شخصی را به واسطه اسباب و علل آنها به گونه‌ای که علمش متغیر نشود، می‌شناسد. ابن سینا اعتقاد دارد که خدا به ذات خودش علم دارد و می‌داند که ذاتش علت موجد تمام موجودات است و هر موجودی از او پدیدار شده است و او علت و سبب تمام موجودات جهان و تمام اسباب علل است و این سببیت تا بدانجا ادامه پیدا می‌کند که موجودات جزئی پدید آیند. پس خدا امور جزئی را نیز می‌داند از حیث مندرج بودن آنها در امور کلی و متصف بودن به صفت کلی. بنابراین خداوند به جمیع ماعدا علم دارد و علمش به کلیات بر وجه کلی و علمش به جزئیات هم بر وجه کلی و بدون تغییر است، چون خداوند اشیاء را با اسباب و عللی که سبب وجوب وجود آنهاست تعقل می‌کند (ابن سینا، التعلیقات، ص ۸۱). شیخ اشراق از طریق علم حضوری خدا به موجودات به دفع شبهه تغییرپذیری خدا پرداخته و می‌گوید: علم واجب الوجود به ماسوا، نفس همان ماسوا است. جهان هستی دفتر حق تعالی است و هر موجودی ذاتش پیش او حاضر است چنانکه نفس به صور ذهنیه علم دارد. سپس می‌گوید: هر علمی که موجب زیاده و تغییر و تمثل در واجب الوجود نشود، به عنوان یک کمال برای خدا واجب است. او همچنین می‌گوید که واجب الوجود از این تغیرات منزّه است و امور زمانی متغیر مادی - باشخاصها - لازم و حاضر برای واجب الوجود نیستند، زیرا به طور کلی او مجرد از ماده است و فی الجمله هر علمی که موجب زیاده و تغیر و تمثل در واجب الوجود نشود که تنها صرف حضور برای او داشته باشد، برای خدا، داشتن آن علم واجب است. سهروردی در موضعی دیگر، علم را به دو گونه علم صوری و حصولی - که همان علم به امور از طریق علم به صورت آنها است - و علم اشراقی و حضوری تقسیم می‌کند. کسی که علم او به امور به گونه علم صوری و حصولی است، تغییر در علم او امری ممکن بوده و امکان تغییر در اینگونه علوم با تغییر در معلوم وجود دارد (تغییر معلوم و به تبع آن تغییر در صورت معلوم که نزد عالم است). در حالیکه علم خداوند متعال به امور و اشیاء، از طریق علم به صور نیست تا دچار چنین تغییری شود، بلکه علم او علمی اشراقی و حضوری است. بدین معنا که خداوند، احاطه و تسلطی مطلق بر تمام امور دارد و همه چیز نزد او حاضر است. بنابراین، از آن رو که علم او علمی حضوری و اشراقی است، حتی هنگامی که معلوم از بین برود، یا از حالتی به حالت دیگر تغییر کند، تغییری در ذات او به وجود نمی‌آید. چراکه اگر آن شیء موجود است، خداوند مبدأ اوست، هنگامی که آن شیء از بین رفت یا تغییر حالت داد، اضافه مبدئیت از میان می‌رود و این امر موجب تغییر در ذات خداوند نمی‌گردد. شیخ اشراق در ادامه می‌گوید: زمانی که چیزی سمت راست شماس است، اگر به سمت چپ شما منتقل شود، تنها نسبت او با شما تغییر می‌کند، اما تغییری در ذات شما به وجود نمی‌آید (سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۱)

اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



ص ۴۸۷). ملاًصدرا در کتاب اسفار به تفصیل، دیدگاه های موجود در باب چگونگی علم خدا به جزئیات را نقل و بررسی می کند و در نهایت طبق قاعده « بسیط الحقیقه کل الاشياء و ليس بشيء منها » عقیده خودش را ابراز کرده و می گوید: خداوند متعال به نحو بسیط، تمام اشیاست، از این رو، علم او به ذاتش، مستلزم علم او به جمیع اشیا نیز هست. بنابراین، مجالی برای تغییر در صفت علم یا ذات او پیش نمی آید. او مفصلاً به بررسی رابطه میان علم خداوند به جزئیات و تغییر پذیری آنها و مساله تغییرناپذیری خداوند پرداخته و آن را گاه به روش ابن سینا از طریق علم به علت تامه و گاه بر اساس مبنای فکری خودش تبیین نموده است. او می گوید: چنان که ذات خدا تغییرناپذیر است، به همین سان صفت علم نیز که عین ذات اوست تغییرناپذیر می باشد (ملاصدرا، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۶، ص ۱۷۹). او همچنین جهت تبیین تغییرناپذیری علم خدا به جزئیات می فرماید: اینکه گفته می شود علم خدا کامل ترین علوم است بدان معنی است که او همه چیز، حتی متغیرات زمانی را هم می داند و کاملترین بودن علم خدا را تفسیر علم خدا به جزئیات بر وجه کلی معرفی می نماید. سپس می گوید: علم به جزئیات متغیر بر وجه جزئی که در وقت و مکان معینی که بواسطه آلات و ادوات حسی بدست می آید، مختص موجودات جسمانی است در حالیکه ذات خدا بری و منزله از چنین ادراکاتی است و ادراک جزئیات به نحو جزئی در مورد خدا صدق نمی کند. پس به همین خاطر است که می گویند، خدا به مسموعات و ملموسات و ... عالم است و نمی گویند که خدا چشمنده، لمس کننده و ... است. او در ادامه می گوید، اگر تغییراتی در معلومات خدا رخ می دهد این تغییر در اضافات است نه تغییر در ذات خدا. پس علم خدا به موجودات متغیر زمانی مستلزم تغییر در ذات خدا نیست (ملاصدرا، شرح أصول الکافی، ج ۴، ص ۲۱۳). علامه طباطبایی در زمینه علم فعلی خدا می فرماید: « ان للواجب علماً حضورياً تفصیلاً بها فی مرتبتها و هو خارج من ذاته ... » (علمه طباطبایی، بدایه الحکمه، ص ۶۰۴) یعنی علم خدا به موجودات در مقام فعل، علم حضوری تفصیلی است البته علامه علم فعلی خدا رو خارج از ذات و زائد بر ذات می داند. علامه در خصوص مراتب علم خدا می فرماید: هر چه جز او هست از ممکنات و موجودات همه معلول او و بلاواسطه یا با یک واسطه و یا با واسطه های متعدد منتهی به او و قائم به اوست. چه، وجود همه ممکنات وجود رابط است و قائم بر وجود مستقل او و همگی در حقیقت وجودی خویش نیز او حاضر و آشکار است و همه چیز برای او معلوم به علم حضوری است. آنچه مجرد از ماده است به طور مستقیم و آنچه مادی است با صورت مجرد خود نزد او حاضر و معلوم است. از آنچه گذشت روشن شد که ذات خدا، علمی به ذات خویش در مرتبه ذات دارد که عین ذات اوست، و علمی به چیزهای دیگر به جز ذات خویش دارد که آن نیز علمی است اجمالی که با علم تفصیلی او یکی است. البته علم قبل از ایجاد در مرتبه ذات اوست و علم بعد از ایجاد که در مرتبه فعل است علمی تفصیلی است به همه چیزهای مادون خویش. بنابراین علم او در هر حال علم حضوری است. (مهدی تدین، نهایت فلسفه، ص ۱۹۶)

۶- نتیجه گیری

همانطور که بیان شد، مساله علم خدا یکی از پیچیده ترین صفات است در حدی که پاسخگویی به بسیاری از شبهات و سوالات کلامی از قبیل بحث قضا و قدر، بقاء، اختیار انسان و فلسفه خلقت و شرور و ... منوط به داشتن درکی صحیح از این صفت خدا می باشد. حکما با توجه به مبنای فکری که داشته اند، سعی در حل مسائل مربوط به علم خدا در حوزه های مختلف علم خدا (مثل: علم خدا به ذاتش، علم پیشین خدا به موجودات و علم خدا به متغیرات زمانی) نموده و نظراتی ارائه کرده اند. متفکران اسلامی با استناد به برهان تجرد، علم خدا به ذاتش را تبیین کرده اند. آنها در تبیین علم پیشین خداوند به موجودات نیز - با توجه به مبنای فکری که داشته اند - نظراتی را ارائه کرده اند. عده ای همچون ابن سینا علم پیشین خدا را بر مبنای علم حصولی و عده ای همچون شیخ اشراق بر مبنای علم حضوری تبیین نموده اند. البته همانطور که بیان شد ملاصدرا نیز با توجه به اصول حکمت متعالیه، قائل به عین ذات بودن علم حضوری خدا به موجودات شد و علم خدا به موجودات قبل از ایجاد را عین ذات او و علم اجمالی در عین کشف تفصیلی دانسته است. در زمینه علم خدا به جزئیات نیز، اختلاف حکما، کمتر از اختلاف نظر آنها در حوزه علم پیشین خداوند نبوده است. مثلاً ابن سینا در توجیه علم خداوند به جزئیات، با توجه به اعتقادی که در حوزه صور مرتسمه دارد، می گوید: ادراک اشیا جزئی و متغیرات، همانند امور کلی که غیر متغیرند، نیز کلی است. در حالیکه طبق اعتقاد شیخ اشراق، علم خدا به جزئیات از طریق صور آنها و به نحو علم حصولی نیست و معتقد است که امور جزئی و زمانمند و متغیر، لازم نیست به گونه شخصی یا کلی برای واجب الوجود - به نحو حصولی - حضور داشته باشند، چرا که خدا مجرد از ماده است و تغییرناپذیر. ملاًصدرا نیز به تفصیل به بررسی رابطه میان علم خدا به جزئیات و تغییر پذیری آنها و مساله تغییرناپذیری خدا پرداخته و میگوید، مساله علم خدا به جزئیات یکی از عمیق ترین و دقیق ترین مسائل است که درکش آنطوری که اکثر حکما، بصر او را علم به مبصرات دانسته

اولین همایش ملی علوم انسان در حکمت معاصر با محوریت علامه طباطبایی

hcwconf.ir



اند، نیست بلکه علم خدا همان بصر اوست. صدرا آن را گاهی به روش ابن سینا و گاهی بر اساس مبنای فکری خودش تبیین نموده است. او میگوید: چنان که ذات خدا تغییرناپذیر است، به همین سان صفت علم نیز که عین ذات اوست، تغییرناپذیر است. علامه طباطبایی که به عنوان آغازگر فلسفه نوصدرایی در دوره معاصر شناخته می شود و در تفسیر مسائل فلسفی به سبک حکمت متعالیه، صاحب مبنا است در آثار خود به طور مفصل به بحث علم خدا و مراتب آن پرداخته و با نقد برخی دیدگاه ها البته با تکیه بر مبنای فکری صدرایی و گاه سینوی، به غنای مجادلات حکمای قبل از خود در حوزه علم الهی همت گمارده است. همانطور که بیان شد علامه ضمن بیان دیدگاه های مختلف در باب علم خدا، دلایلی را نیز در اثبات علم خدا بیان کرده است. او اثبات علم خدا به ذاتش را با استناد به برهان تجرد بیان کرده و می گوید: در اینکه خدا به ذات خودش علم حضوری دارد، میان حکما اختلافی وجود ندارد زیرا حکما معتقدند که هر موجود مجردی، از آنجا که ذاتش تام است، با هویت عینی خودش، نزد خودش حضور داشته و در نتیجه به خودش علم حضوری دارد. علامه علم پیشین خدا به موجودات را علم حضوری تفصیلی دانسته و همچون ملاصدرا به نقد دیدگاه صور مرتسمه ابن سینا پرداخته و در اجمالی و تفصیلی دانستن علم پیشین خدا به سبک ملاصدرا عمل کرده و علم پیشین خدا به موجودات را حضوری و تفصیلی و عین ذات حق دانسته است. او علم خدا به موجودات در مقام فعل را علم حضوری تفصیلی دانسته است. در پایان قابل ذکر است که علامه علم فعلی خدا به موجودات را علم خارج از ذات و زائد بر ذات می داند.

۷- منابع و مأخذ

- [۱]- الاسفرائینی النیشابوری، فخرالدین، شرح کتاب النجات لابن سینا (الهیات)، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- [۲]- اسفرائینی رویینی، ملا اسماعیل، ۱۳۸۳ش، انوار العرفان، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- [۳]- استرآبادی، محمد جواد، ۱۳۸۳ش، البراهین القاطعه فی شرح تجرید العقائد الساطعه، ج ۲، انتشارات مکتبه الاعلام الاسلامی.
- [۴]- ابن سینا، حسین ابن عبدالله، التعليقات، انتشارات مکتبه الاعلام الاسلامی.
- [۵]- ابن سینا، حسین ابن عبدالله، المباحثات، انتشارات بیدار.
- [۶]- تدین، مهدی، ۱۳۸۸، نهایت فلسفه (ترجمه نهاییه الحکمه)، انتشارات بوستان کتاب.
- [۷]- حقانی زنجانی، حسین، ۱۳۷۵ش، بدایه الحکمه علامه طباطبایی، انتشارات الزهرا.
- [۸]- ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۷۱ش، ایضاح الحکمه ترجمه و شرح بدایه الحکمه، ج ۲، نشر مرکز جهانی علوم اسلامی.
- [۹]- سبحانی، جعفر، ۱۳۸۲ش، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد قسم الالهیات (علامه حلی)، انتشارات موسسه امام صادق (ع).
- [۱۰]- سجادی، سید جعفر، ۱۳۷۳ش، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، انتشارات دانشگاه تهران.
- [۱۱]- سهروردی، شهاب الدین، حکمت الاشراف، نشر موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- [۱۲]- سهروردی، شهاب الدین، مجموعه مصنفات، ج ۱ و ۲، نشر موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- [۱۳]- صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم، ۱۹۸۱م، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، ج ۱ و ۳ و ۲ و ۶، نشر دار احیاء التراث العربی.
- [۱۴]- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۶ش، شرح اصول کافی، ج ۳ و ۴، نشر موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- [۱۵]- صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم، المشاعر، نشر کتابخانه طهوری.
- [۱۶]- صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم، المبدأ و المعاد، نشر انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- [۱۷]- طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۹۳ش، نهاییه الحکمه، ج ۳، علی شیروانی، انتشارات بوستان کتاب.
- [۱۸]- طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۷۵ش، بدایه الحکمه، شرح حسین حقانی زنجانی، انتشارات دانشگاه الزهرا (س).
- [۱۹]- طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۳۷۵ش، شرح الاشارات و التنبیها، نشر البلاغه.

اولین همایش ملی علوم انسانی در حکمت معاصر بامحوریت علامه طباطبائی

hcwconf.ir



- [۲۰]- علامه حلی، ۱۴۱۳ق، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، انتشارات شکوری.
- [۲۱]- میرداماد، محمدباقر، تقویم الایمان و شرحه کشف الحقایق، احمد علوی، نشر موسسه مطالعات اسلامی
- [۲۲]- ملکشاهی، حسن، ۱۳۷۵ش، شرح اشارات و تنبیهاات ابن سینا، نشر صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران.
- [۲۳]- موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، نشر دفترانتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.